

ارمغان چپ ورشکسته و راست آشفته برای جهان و بریتانیا چیست؟

لیبرالیسم بزودی خواهد مُرد

جوشش ایده‌ها در جناح راست می‌نگرند. اکنون چند سوال مطرح می‌شود که پروژه چپ چیست؟ ایده‌های بزرگش، حال که قدرت سیاسی و فکری خود را با خودتخریبی فاجعه‌بار سیاست‌های هویتی از دست داده، کدامند؟ پاسخ به این پرسش‌ها دشوار است اما در عین حال بی‌فایده نیز هست، چرا که اساسا اهمیتی ندارد و احتمالا تا چند دهه آینده نیز نخواهد داشت. پرسیدن این سوال مانند این است که بیرسیم آینده بعثیسم و بعثی گری چه خواهد بود؟

با این حال، حتی امروز نیز «راست» از نظر مفهومی کاملا آشفته است. بسیاری از ناووری‌های آن واقعا زبانبار است و خطر آینده‌ای سیاسی حتی بدتر از آنچه را لیبرالیسم هزاره‌گرا به ما داده، در پی دارد. ویلیام بیتس [شاعر و برنده نوبل ادبیات] دوره مشابهی از تحولات سیاسی را دید و گفت: «بهترین‌ها همه اعتقاد خود را از دست داده‌اند، در حالی که بدترین‌ها، سرشار از شور و شوق هستند».

اگر راست جدید هدفی منسجم و یکپارچه داشته باشد، صرفا به عقب راندن ناووری‌های لیبرالی که از دهه ۶۰ میلادی به بعد رخ داد، خلاصه می‌شود و شاید همین پیشرفت، کافی باشد. بخش زیادی از جذایت اولیه ترامپ، شبیه همان بسرک در داستان لباس جدید پادشاه بود که با تمسخر، به برهنگی حاکمان غرب اشاره می‌کرد. اگر آنها این نقد را جدی می‌گرفتند (نقد سیاست‌های هویتی افراطی‌شان درباره نژاد و جنسیت، نقد پروژه خودتخریب اقتصادی‌شان از طریق گذار یکجانبه انرژی، نقد تعهدشان به یک آرمانشهر خیالی بدون مرز که در آن بقیه جهان تنها رویای رسیدن به سرنوشت تاریخی خود به عنوان لیبرال‌های غربی را در سر می‌پروراندند) شاید نابودی نظم‌شان اینچنین کامل نمی‌بود. نظم لیبرال رو به زوال، نه تنها به دلیل فقدان خودگاهی، بلکه به خاطر نبود عمل‌گرایی آیا همان پراگماتیسم، خودکشی را برگزید.

در واقع، شاید اگر نظم در حال ظهور یک ویژگی سرنوشت‌ساز داشته باشد، آن عمل‌گرایی است و نه یک ایدئولوژی جایگزین منسجم. شاید نه تنها ایدئولوژی‌های بزرگ قرن بیستم – فاشیسم، کمونیسم و لیبرالیسم پس از جنگ – مرده‌اند، بلکه هر نوع ایدئولوژی فراگیری به پایان رسیده است. تصرف ناگهانی و چشمگیر قدرت توسط تحریرالشام، شاخه سابق القاعده در سوریه، لحظه‌ای با اهمیت سیاسی فراتر از آن چیزی است که تحلیل‌های صرفا منطقه‌ای می‌پندارند. در طول جنگ داخلی خونین ۱۰ ساله این کشور، وضعیت نهایی مغروض برای سوریه، یکی از ایدئولوژی‌های فراگیر قرن بیستمی بود؛ خواه دموکراسی لیبرال، بعثیسم، یا جهادگرایی سلفی که ترجیح هر کدام به تمایلات ناظر بستگی داشت. با این حال، قدرت جدیدی که بر تخت نشست، تا اینجا یک تکنوکرات کاملا عمل‌گرا به نظر می‌رسد؛ یک نوگرای تمرکزگرا که بیشتر به لی کوان یو، نجیب بقلبه یا محمد بن سلمان شباهت دارد تا هر آنچه در نظریه‌های حکمرانی لیبرال یا جهادی وجود دارد. از این منظر، جولانی شاید نشانگر قرن پسایدئولوژیک پیش رو باشد. به زبان ساده، پرسش سیاسی محوری این است: «اگر قرار بود در سال ۲۰۲۴ یک دولت جدید تاسیس کنید، چگونه می‌بود؟» قطعا مدل دموکراسی لیبرال قرن بیستمی دیگر جذاب‌تر از مدل بعثی قرن بیستم نیست. شاید بنا به ماهیت خود، تکنوکراسی نتیجه‌محور، غیرلیبرال است، حتی اگر لزوما ضدلیبرال نباشد. مدل دموکراسی لیبرال قرن بیستم به همان مسیری می‌رود که توتالیتاریسم‌های بزرگ قرن بیستم – که خود را در تقابل با آنها تعریف می‌کرد– رفتند. با این حال، همان‌طور که در گفتمان لیبرال منعکس است که سیاست، انتخابی بین دوگانه لیبرالیسم و فاشیسم پنداشته می‌شود، لیبرال‌ها همچنان در قرن بیستمی گیر کرده‌اند و با اشتیاج مبارزه می‌کنند، در حالی که جهان به پیش رفته است. در اعمال این مفهوم در نظم بین‌المللی، باید پایان جنگ در سوریه، این تغییر مفهومی

چرا دوم خرداد دیگر قدرت سابق را ندارد؟ چگونه تحریرالشام در سوریه به افراطی در سراسر جهان بویژه اروپا قدرت می‌گیرند؟ چرا ترامپ دوباره به کاخ سفید بازگشت؟ اینها سوالاتی است که هر چند در ظاهر بی‌ربط و از نظر جغرافیای سیاسی نیز از یکدیگر منقطع هستند اما ذهن بسیاری را در جهان خود به ملب کرده‌اند. پایگاه خبری و تحلیلی «آنهرد» (– U Herd) بریتانیا که معروف به تولید محتوایی است که برخلاف جریان اصلی (مین‌استریم) و منطق‌محور است، در یادداشتی توضیح داده چگونه قدرت گرفتن راست‌گرایان، بویژه طیف رادیکال آنها در جهان با ترامپ و قضایای سوریه مرتبط است.

این پایگاه خبری بر آن است همه این موارد، ناشی از افول لیبرالیسم است که در آینده، خواهد مرد و در نبود بدیل مناسب، نظم جدیدی جایگزین آن خواهد شد. به گزارش آنهرد، یکی از ویژگی‌های عجیب نظام سیاسی آمریکا این است که انتقال طولانی‌مدت قدرت از یک حاکم به جانشین او، در طول تعطیلات کریسمس اتفاق می‌افتد؛ لحظه‌ای مرزی که سال رو به پایان جای خود را به سال جدید می‌دهد؛ دوره‌ای که هم با نگرانی و هم با امید همراه است. زمانی که حاکم وقت – که هم قدرتمندترین فرد جهان است و دیگر محلی از اعراب ندارد – مانند پادشاهان قرون وسطی، شروع به بذل و بخشش عفوهای مشکوک می‌کند، باید تا مراسم تاجگذاری جایگزین خود صبر کند.

البته در همین حین، رهبران کشورهای تابع و خراجگزار نیز برای ادای احترام و سوگند بستن به دربار گرم و آفتابی این شاه جدید در جنوب سرزیر شده‌اند. تسلیم کردن تاج و تخت در سال جاری، بسیار آرام‌تر از انتقال‌های قدرت بحث‌برانگیز سال‌های ۲۰۱۶ و ۲۰۲۰ انجام شد. این بار، هیچ کدام از طرفین، هواداران خود را به خیابان‌ها فراخواندند. تئشکیلات لیبرال آمریکا، شکست خورده، ناامید و برای نخستین‌بار درگیر تردید نسبت به خود، انقراض نظم سیاسی‌اش را پذیرفته است. اگر آنها پروژه خود – یا حق حاکمیت ابدی خود – را انطور که ادعا می‌کردند جدی می‌گرفتند، بدون شک نامزدهای قوی‌تری از جو بایدن و کاملا هریس را انتخاب می‌کردند؛ اینکه نتوانستند چنین کنند، خود گویای نوعی فرسودگی است.

لیبرالیسم چپ به عنوان آخرین ایدئولوژی بزرگ قرن بیستم، فراتر از شعارهایش – که دست‌کم از نظر وسعت و دامنه آرمان‌شهری و تمدنی، با هر آنچه دورترین اعضای جناح راست می‌توانستند تصور کنند، برابری می‌کرد – در عمل چیز زیادی برای مبارزه نداشت. لیبرالیسم آمریکایی، عاری از ایده و اعتماد به نفس، از راس فروپاشید. تمام آنچه از آن باقی مانده، طبقه‌ای ریشه‌دار از بروکرات‌هاست که باید حذف و جایگزین شوند. نظم قدیم از بین رفته است اما چه چیزی در حال تلاش برای تولد است؟

برای مدتی در دهه ۲۰۱۰، لیبرال‌های سبدرگم و هراسان، به نوبت به پرستش شخصیت‌ها رو آوردند و دست به دامن نمادهای پوپولیست خود، یعنی تردوو، مرکل، اردرن و مکرون شدند؛ کسانی که همچون شاه آرتور در برابر ساکسون‌های مهاجم، وعده می‌دادند دست‌کم برای مدتی، امواج تاریخ را مهار کنند. با این حال، همه آنها اکنون از نظر سیاسی مرده‌اند و دستاوردی جز تسریع قدرت‌گیری همان امواجی که آنها را شست و برد، نداشته‌اند. درباره مکرون، که به طرز مشخصی جالب‌ترین نمونه است، گویی این سرنوشت از پیش طراحی شده بود.

بی‌تردید، این فرهنگ شخصیت‌پرستی به دلیل فقدان سیاست‌گذاری جدی ریشه دواند. در حقیقت، این واقعیتی آشکار در لحظه سیاسی کنونی ما است که هر کس که به شکل‌دهی جهانی که واقعا در آن زندگی می‌کند علاقه‌مند باشد، اکنون تنها می‌تواند با «راست» تعامل کند، صرفا به این دلیل که «چپ» هم از نظر فکری و هم سیاسی ورشکسته شده. این را در رویکرد جدید روشنفکران چپ نیز می‌بینیم که با ترکیبی از ترس و کنجکاوی فزاینده، به

بدفرجامش را حتما می‌توان به عنوان اقدامی بی‌رحمانه و عمل‌گرایانه قلمداد کرد. با این حال، سروصدای ترامپ درباره الحاق و مداخله در آمریکای شمالی – از الحاق کانادا و گرینلند به ایالات متحده گرفته تا تحمیل نظم مطلوب بر مکزیک – چه یک شوخی تهدیدآمیز باشد و چه جدی، مسلما کمتر عمل‌گرایانه است. با این وجود، ارباب کانادا و دانمارک دست‌کم این توهم تسلی‌بخش را از دست‌نشانندگان ناتویی آمریکا می‌گیرد که آنها شریک هستند نه دست‌نشانده. از این طریق، شاید بتوان استدلالی عمل‌گرایانه برای تثبیت زودهنگام قواعد بازی سیاست بین‌الملل قرن بیست‌ویکم مطرح کرد. تحصیلکردگان مکتب لیبرال آتلانتیسیسم که با کارت به گردن خود در کنفرانس‌های امنیتی شرکت می‌کنند، اکنون خود را در پیوند با نظامی از لیبرالیسم صرفا هوموپاتیک می‌بینند. در محاصره موجی از راست‌گرایان از ۲ سوی آتلانتیک و کانال امانش[۱] که شکل آن هنوز در حال تعریف است، تغییر نظم سیاسی بیشترین ضربه را به ایدئولوگ‌های خیابان ولایت‌هال [که مقر مهم‌ترین وزارتخانه‌های دولت انگلستان است] خواهد زد.

شاید مانند جولانی باید وضعیت خود را از اصول اولیه بازاندیشی کرد. اگر می‌شد هر جنبه از حکمرانی بریتانیای قرن بیست‌ویکم را جداگانه به همه‌پرسی گذاشت، کدام بخش‌ها باقی می‌ماند؟ شکاف بین پاسخ‌های محتمل و واقعیت کنونی، سیاست بریتانیا را در این لحظه توجیه می‌دهد. طنز تلخ ماجرا اینجاست که در حالی که سوریه به نظر می‌رسد در حال دستیابی به حکمرانی عمل‌گرا و پسایدئولوژیک به رهبری کهنه‌سربازان القاعده است، بریتانیا همچنان توسط فراپندهای امروز و تعلقات خاطر ایدئولوژیک متعصبان اداره می‌شود. همانند فرانسه و آلمان که اکنون در پی آخرین تشنج ایدئولوژیک چپ لیبرال – با تعهد مطلق به مهاجرت انبوه و پیامدهایش به مثابه غایت اخلاقی ذاتی (آخرین اصل تغییرناپذیرش پس از رهاکردن تمام اهداف و آرمان‌های دیگر) – غیرقابل مدیریت شده‌اند، این رویکرد سرنوشت سیاست بریتانیا را در دهه‌های آینده تعیین خواهد کرد. سیاست اروپا در دهه ۲۰۲۰ عمدتا محصول دامعی است و منظمی است که ناگهان دیگر چنین وضعی ندارند. آمریکایی‌ها که به این سبک زندگی عادت کرده‌اند، فکر می‌کنند اروپا درباره آن وسواس و سخت‌گیری بی‌مورد دارد و مترقی‌خواهان اروپایی که مشتتی آمریکایی‌زده کوته‌فکر هستند، به جای تجربه زیسته خود، رهنما و اشارت خود را از متروپل امپریالیسم می‌گیرند و نه تجربه زیسته خود.

با این حال، این استدلال لیبرال‌ها که چنین اقدام دراماتیک و مخل اجتماعی، هم طبیعی است و هم مطلوب، اکنون نیازمند دفاع است. استدلال عمل‌گرایانه این است که این آزمایش انجام شده و همان‌گونه که بسیاری هشدار داده بودند، شکست خورده است. آرام آرام و سپس ناگهان، مترقی‌خواهان به وایس‌گرایان حاشیه‌ای تبدیل شدند و راست مخالف، به عمل‌گرایان معقول. خواسته بنیادین راست جدید بریتانیا که حزب محافظه‌کار و اندیشه‌های اتاق‌های فکر متحدش اکنون به طور فزاینده‌ای از آن متاثرند، بازگشت به بریتانیای اوایل دهه ۹۰ است؛ اقدامی که به معنای یک بازنشانی کامل برای اصلاح کنونیسی معیوبی است که در سال‌های اخیر وارد حکمرانی شده. با این حال، در شرایط کنونی به نظر می‌رسد دولت برتانیای، ماحصل آزمایشی در شکل‌دهی به یک ناسیونالیسم قومیتی خشمگین است که با تشدید رقابت بر سر منابع روز به روز کم‌یاب‌تر ایجاد شده. این مسیری خطرناک برای پیمودن است. راه‌حل عمل‌گرایانه ساده است: پذیرش و جبران اشتباهات ایدئولوگ‌های گذشته.

حزب محافظه‌کار، مانند حزب کارگر نخست‌وزیر استارمر که به طور فزاینده‌ای به پناهگاه انزواطلیانه نظمی مرده تبدیل شده، به گذشته چسبیده است. انتخاب خانم کمی‌بیدنوک، بازمانده جنگ‌های فرهنگی دهه ۲۰۱۰ که گویی در جست‌وجوی اصول جاودان نوری‌ها خود را از سیاست حزبی تبعید کرده تا آنها را از کوه به پایین بیاورد، انتخابی ضعیف بود. راست بریتانیا اکنون به سرعت حول محور کامینگز

جتریک – لو در حال متحد شدن است؛ محوری متمرکز بر نقد داده‌محور حکمرانی بد و تأکید بر ضرورت اصلاحات بنیادین. اکنون نیز استارمر موافقت خود را با این رویکرد نشان می‌دهد. الگوی پیشین شکست خورد اما ما در دوران تغییر

زندگی می‌کنیم؛ در بریتانیا نیز همچون سوریه، مردم آزمایش‌های حکمرانی را که، رفاه، امنیت و ثبات را برای‌شان به ارمغان آورد، تحمل خواهند کرد. قطعیتهای ایدئولوژیک خشک قرن بیستم برای اروپایی‌ها خوب نبود. برای بقا در نظم آینده، رهبری سیاسی بریتانیا باید موهبت عمل‌گرایی را به جای اصول فسیل‌شده‌ای که نظم نوظهور جهانی در اختیارش می‌گذارد، بپذیرد.

یکشنبه ۲۸ بهمن ۱۴۰۳
وطن‌امروز | شماره ۴۲۵۶

[**بین‌الملل**]

دور دنیا

شولتنس:

اروپا از تحمیل صلح به اوکراین حمایت نمی‌کند



صدراعظم آلمان دیروز در کنفرانس امنیتی مونیخ با طرح وادار کردن اوکراین به صلح با روسیه مخالفت کرد. اولاف شولتنس تصریح کرد: «اروپا هرگز از تحمیل صلح به اوکراین حمایت نمی‌کند و تا هر زمان که لازم باشد و حتی خارج از هرگونه توافق صلح، از اوکراین حمایت می‌کند». کنفرانس سالانه امنیتی مونیخ در مونیخ آلمان با محور نحوه پایان دادن به جنگ اوکراین بر گزار شد به امید آنکه آمریکا و اروپا درباره طرحی برای پایان دادن به جنگ اوکراین به توافق برسند. شولتنس در این باره گفت: «ما هیچ راه‌حلی را که امنیت اروپا را تضعیف کند، نخواهیم پذیرفت و از منافع خود دفاع خواهیم کرد و باید از اوکراین حمایت کنیم». وی با تأکید بر لزوم افزایش بودجه نظامی برای مقابله با روسیه گفت: «هر کس خواهد مرزها را با زور تغییر دهد، نظام بین‌المللی را تضعیف می‌کند. باید بودجه نظامی خود را افزایش دهیم تا بتوانیم با تهدیدات روسیه مقابله کنیم و صلح آینده را بسازیم». صدراعظم آلمان مدعی شد روسیه در اوکراین به اهداف خود نرسیده است و گفت: «روسیه باید درک کند که حمایت اروپا و آمریکا از اوکراین ادامه خواهد داشت و پوتین به اهداف خود نرسیده است». شولتنس با اشاره به اینکه کی‌یف در مسیر پیوستن به اتحادیه اروپا قرار گرفته، گفت: «اوکراین به یک کشور دموکراتیک قدرتمند تبدیل شده و در مسیر پیوستن به اتحادیه اروپایی قرار دارد و ارتش اوکراین پس از جنگ به یک ارتش قدرتمند تبدیل خواهد شد». وی ادامه داد: «اوکراین در پی آزادی است و آنچه ما برای آن درخواست می‌کنیم، صلح عادلانه و پایان جنگ است».

از ابتدای جنگ اوکراین کشورهای اروپایی به رهبری آمریکا بر آتش جنگ اوکراین دمیدند و اکنون با رای آوردن ترامپ در انتخابات آمریکا قطع کمک‌های نظامی به اوکراین از سوی دولت ترامپ، اتحادیه اروپایی تبدیل به تنها حامی اوکراین شده است؛ حمایتی که مخالفان بسیاری در بین جوامع کشورهای اروپایی و احزاب دست راستی این کشورها دارد و ممکن است به تضعیف بیش از پیش اتحادیه اروپایی بینجامد.

■ ■ ■

اردن:

نمی‌توانیم به فلسطینیان اجازه دهیم به کشور ما بیایند

ایمن الصفدی، وزیر خارجه اردن در آخرین اظهار نظر خود درباره طرح ترامپ برای کوچاندن فلسطینیان به اردن و مصر، گفت: شمار زیادی از مردم این کشور را آوارگان تشکیل داده‌اند و اردن نمی‌تواند آوارگان بیشتری را بپذیرد. ایمن الصفدی همچنین گفت: ۳۵ درصد ساکنان این کشور را آوارگان تشکیل داده‌اند و این کشور دیگر ظرفیت پذیرش آوارگان بیشتر را ندارد. بر اساس گزارش روز شنبه رسانه‌های اردنی، ایمن الصفدی در حاشیه کنفرانس امنیتی مونیخ در گفت‌وگو با خبرنگار مشهور آمریکایی «کریستین امان‌پور» گفت: «می‌توانیم به فلسطینیان اجازه دهیم به اردن بیایند». وزیر خارجه اردن ایسن اظهارات را پس از سخنان رئیس‌جمهور آمریکا «دونالد ترامپ» بیان کرد که طی هفته‌های گذشته چند بار خواهان کوچ اجباری حدود ۲ میلیون فلسطینی به کشورهای مصر و اردن شده است. ترامپ ۴ فوریه در یک نشست مطبوعاتی مشترک با بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی گفت واشنگتن قصد دارد کنترل غزه را به دست بگیرد. اظهارات ترامپ با واکنش شدید کشورهای عربی بویژه عربستان سعودی مواجه شده است. کشورهای عربی به منظور ارائه طرحی جایگزین اواخر ماه جاری میلادی (۹ اسفند) نشستی تشکیل خواهند داد تا با خواسته ترامپ مقابله کنند. این وضعیت در حالی رقم خورده است که تا پیش از این شهیدسیدحسن نصرالله درباره احتمال اخراج فلسطینیان به سوی کشورهای مصر و اردن هشدار داده بود و وزیر خارجه اردن این سخنان را غیرواقعی خوانده بود و اکنون این مساله به بحرانی جدی برای مقامات اردن و مصر تبدیل شده است.

■ ■ ■

پیشنهاد زلنسکی

برای ایجاد ارتش اروپایی

رئیس‌جمهور اوکراین با اشاره به احتمال عقب‌نشینی ایالات متحده از ادامه کمک به اوکراین و اروپا، از کشورهای اروپایی خواست یک ارتش مستقل اروپایی به وجود آورند. وی تصریح کرد زمان آن فرا رسیده است «نیروهای مسلح اروپا» ایجاد شود و تأکید کرد که جنگ اوکراین با روسیه ثابت کرد اسلح و پایه ایجاد چنین ارتش مستقلی به وجود آمده است. ولودیمیر زلنسکی در جریان سخنرانی خود در کنفرانس امنیتی مونیخ با محور اوکراین، گفت: «اوکراین هرگز هرگونه توافقات صلح را که بدون مشارکت این کشور شکل گیرد نخواهد پذیرفت». رئیس‌جمهور اوکراین با اشاره به اینکه ممکن است آمریکا از اروپا حمایت نکند، گفت اروپا نباید احتمال این را نادیده بگیرد که «آمریکا ممکن است در مسائلی که اروپا را تهدید می‌کند، به آنها نه بگوید» و بسیاری از رهبران مدت‌هاست درباره نیاز اروپا به ارتش مستقل خود صحبت کرده‌اند. وی با اشاره به این موارد ادامه داد: «هن واقعا باور دارم که زمان آن فرا رسیده است و نیروهای مسلح اروپا باید ایجاد شوند». در شرایطی که کنفرانس سالانه امنیتی مونیخ در مونیخ آلمان با هدف بررسی نحوه پایان جنگ اوکراین در حال برگزاری است، زلنسکی گفت: «روسیه به دنبال صلح با اوکراین نیست».